

نترسوهاي محتاط

13 اردیبهشت 1402

یادداشتی بر مجموعه «سام و نترسو»

تعدادی از سوال‌هایی که در موضوع ترس، برای بچه‌ها مطرح می‌شود اینها هستند: از چي باید بترسیم؟ چقدر باید بترسیم؟ اگر بترسیم آبروي مان می‌رود؟ اگر نترسیم خیلی باحال هستیم؟ سام و دقیقا درگیر این سوال‌هاست؛ سوال‌هایی که او را وارد ماجراهای این مجموعه کتاب‌ها می‌کند. ترس کودکان در وهله اول يك فرآیند طبیعی است. اگر انسان نترسد ممکن است خطرات زیادی را تجربه کند و از خیلی از این حوادث هم جان به در نبرد. پس ترس يك عامل بازدارنده است، چیزی که ما را از خطرها دور می‌کند، سام و هم با همین استدلال خودش را ترسو نمی‌داند. او خودش را پسری آینده‌نگر و محتاط می‌داند که حواسش به همه چیز هست. اصلا از کجا معلوم آدم وقتی از نردبان بالا می‌رود، نیفتد؟ از کجا معلوم مار نیم‌وجبی‌ای که می‌گویند سمی نیست، نصف شب هوس نکند آدم را بخورد؟ از کجا معلوم بخشی از ساحل که می‌گویند کوسه ندارد، يك دفعه محل مهمانی کوسه‌ها نشود؟ آدم باید احتیاط کند؛ اما شاید دیگران احتیاط زیادی ما را درك نکنند. ترس‌ها معمولا در کودکان طولانی و ادامه‌دار نیستند و می‌توانند دلایل خیلی متنوع و متفاوتی داشته باشند: تاریکی، غریبه‌ها، حیوانات، تنهایی و حتی موجودات خیالی.

اما یکی از مهم‌ترین ترس‌های کودکان در بین سنین 7 تا 12 سالگی، ترس از طرد شدن توسط گروه همسالان است. در این سنین کودک بیشتر از گذشته به سمت اجتماعی شدن می‌رود و مدام نگران این است که با معیارهای همسالانش برای پذیرفته شدن فاصله داشته باشد. این معیارها را خود بچه‌ها تعیین می‌کنند و گاهی این معیارها می‌تواند بسیار احمقانه باشند. اما در هر صورت کودک برای پذیرفته شدن می‌خواهد خودش را به این معیارها نزدیک کند. در مجموعه سام و نترسو، ترس بزرگ سام و رودرویی با رالف است. همکلاسی‌ای که مدام سام و او را تحقیر می‌کند و او را شایسته دوستی و اصلا شایسته مراوده نمی‌بیند. اتفاقی که در اوایل جلد يك برای سام و می‌افتد، اتفاقی که ناشی از ترس اوست، يك بهانه به دست رالف می‌دهد تا همیشه او را جلوی بقیه کوچک کند. حالا سام و باید تلاشش را بیشتر کند تا آن خاطره را از ذهن بقیه پاک کند و يك پسر شجاع واقعی به چشم بیاید. سام و هنوز هم می‌ترسد، هنوز هم می‌خواهد احتیاط کند اما نیاز دارد که توسط همسالانش پذیرفته شود و آن خاطره بد را از ذهن همه پاک کند. برای همین فکر می‌کند و نقشه می‌چیند. او دو دوست نزدیک به خود در مدرسه دارد که تا به حال آنها را به خانه‌شان دعوت نکرده. او در حال غلبه کردن بر یکی از ترس‌های خودش است. او می‌ترسد دوستانش غذاهای هنگ‌کنگی آنها را دوست نداشته باشند، یا مادر بزرگش که خیلی کلمات را هنوز به زبان هنگ‌کنگی می‌گوید دوستانش را گیج کند. اما سام و بر ترسش غلبه می‌کند و دوستانش غذاهای عجیب آنها را آزمایش می‌کنند. سام و تایید می‌شود و حتی يك روز با دوستانش هشت‌پای کبابی می‌خورد؛ غذای مورد علاقه مادر بزرگش. سام و از یکی از راه‌های مقابله با ترس استفاده کرده، بدون اینکه داستان این را مستقیم به ما بگوید. او با ترسش رودرو شده و راه حل مناسب را برای این رودرویی پیدا می‌کند. سام و در حال تغییر است، نه تغییر به سمت شجاع شدن آن‌طور که

رالف مي خواهد، آن طور كه معيار غلط بيروني به او تحميل مي كند، بلكه تحويري متناسب با شخصيت خودش.

در جلد دوم، جايي كه سام وو مي خواهد راه غلبه بر ترس از كوسه ها را در ساحل بيابد، باز هم سراغ همين راه حل مي رود و اين راه حل كمكش مي كند كه در مهماني به يك قهرمان تبديل شود. سام وو به مرور ياد مي گيرد كه چطور هم بترسد، هم محتاط باشد، هم هيچ كس به او انگ ترسو بودن نزند. انگار او چيزي را ياد مي گيرد كه گاهي ما هم به آن نياز داريم.

**معصومه ميرابوطالبي